

فلسفه را مردمی کنیم

مهار گرایش فاشیستی

اولین گام بازگشت اصلاحات

ترجمه و اقتباس "علیرضاخیرخواه"

(۱۳)

در تاریخ یک ماهیت متضاد، مرحله اولیه ناپختگی مرحله‌ای عام بنظر می‌رسد که مربوط به تضاد اعم از آنتاگونیسم یا غیر آن است. اما آیا مفاهیم مربوط به بحران ساختاری و تغییر کیفی که در فصل پیش گفته شد و در اساس از تجربه جنبش انقلابی فرانسه اتخاذ شده‌اند را می‌توان شتابانه عمومیت بخشید و منطبق با تحولات و شرایط دیگر کشورها یا منطق عام آنتاگونیسم در همه جا و همه موارد دانست؟ این مسئله ایست که نیاز به تحلیل‌های مشخص شرایط و جنبش‌ها در دیگر کشورها دارد و ما نیز کوشیدیم بنوبه خود این مفاهیم را در تحولات ایران مورد توجه قرار دهیم و چنین بنظر می‌رسد که در تنوع شکل‌ها و ویژگی‌ها، عمومی‌ترین جوانب تحولات در کشور ما با این مقولات خوانایی دارد و عامیت آنها را تایید می‌کند.

توجه به این نکته، از اینرو اهمیت دارد که می‌دانیم مفاهیم عامی وجود ندارد که از واقعیت مشخص بیرون باشد. یعنی آنچه عام و قابل تعمیم است درون واقعیت مشخص است که خود را نشان می‌دهد. بنابراین، هیچ چیز را از قبل نمی‌توان عام و جهانشمول دانست، پیش از اینکه این عامیت در واقعیات مشخص خود را نشان داده و اثبات کرده باشد. اما باید روندها و پدیده‌ها به مرحله معینی از بلوغ و پختگی رسیده باشند تا بتوان جنبه‌های عام و مفاهیم عمومیت پذیر را در آنها تشخیص داد و توضیح داد. بعبارت دیگر عناصر ساده، ماهوی، بنیادین و توضیح دهنده شئی باید در عمل، در واقعیت تکرار و انباشته شوند تا آن میزان که بتوانند روند شئی را، در گذشته و آینده آن، روشن سازند.

بخاطر آوریم: **استثمار** نیروی کار بسیار پیش از کشف آن توسط مارکس وجود داشت. اما تبدیل پول به سرمایه باید در جامعه تا اندازه معینی **فراگیر** می‌شد که بتوان قانون ارزش را کشف کرد.

به همین شکل چون راه‌های انقلابی که به سوسیالیسم ختم می‌شوند پدیده‌هایی نسبتاً تازه و پراکنده هستند، کار بر مقولات دیالکتیک که این تجربه‌ها حامل آن هستند هنوز نتوانسته به نتایج قطعی‌تر برسد.

این را گفتیم که تاکید کرده باشیم چند مبحثی که در ادامه می‌آید و موضوع آن **شیوه حل** آنتاگونیسم است نمیتواند الزاما و فوراً **تعمیم پذیر** باشد. هنوز باید تجربیات جنبش انقلابی بیش از این انباشته شود تا بتوان میزان عامیت این مفاهیم و مقولات را روشن کرد و فهمید تا چه اندازه در تحولات دیگر کشورها نیز قابل مشاهده است.

اشاره کردیم که منطق ساختاری خاص آنتاگونیسم چنان است که تغییر کیفی در آنتاگونیسم موجب کنار رفتن ضد حاکم می‌شود. در حالیکه شیوه حل تضادها آنجا که آنتاگونیسم وجود ندارد با تضادهای آنتاگونیک تفاوت بنیادین دارد.

برای درک اینکه آنتاگونیسم چگونه به سمت حل خود می‌رود باید در نظر داشته باشیم که در وحدت اضداد همواره چیزی بیش از وحدت وجود دارد. یعنی هر یک از اضداد از برخی جهات و جوانب در دیگری وجود دارد و با آن یکی است. این رابطه میان اضداد را می‌توان **"یکسانی از برخی جوانب"** نامید. بعبارت دیگر یک سمت تضاد، یک ضد، از برخی جوانب در ضد مقابل خود وجود دارد و با آن یکی است بنحوی که وقتی یک طرف تضاد رشد می‌کند ضد مقابل را نیز در این جوانب به همراه خود رشد می‌دهد.

مثلا در آنتاگونیسم سرمایه/ کار، سرمایه از **برخی جوانب** همان کار زنده است که در کالا تجسم یافته است. متقابلا کار زمانی می‌تواند خود را متجلی کند که در بازار به فروش رسد. یعنی کار نیز از **برخی جوانب** بخشی از سرمایه متغیر است، که برای بکار اندازی کل سیستم لازم است.

در وحدت تضاد، هر ضد در **برخی جوانب** ضد مقابل خود نیز هست. برای درک آنکه چگونه یک آنتاگونیسم به سمت حل خود می‌رود توجه به این **یکسانی در برخی جوانب** ضرورت تام دارد. گفتیم در آنتاگونیسم ضدی که در مرحله نخست حاکم است همان است که باید در پایان کنار گذاشته شود تا آنتاگونیسم به تکامل نهایی برسد. اما وقتی **ضدی که در ابتدا مسلط است، تسلط خود را اعمال می‌کند، اثر خود را بر مجموع شی می‌گذارد و در تمام شی توسعه می‌یابد از جمله در ضد زیر سلطه.** عناصر این تحلیل دیالکتیکی از همان ابتدای شکلگیری اندیشه مارکسیستی کاملا دیده می‌شود. مثلا زمانی که مارکس در مانیفست نوشت بورژوازی گورکنان خود را تولید می‌کند.

بنابراین ضد زیر سلطه درست در نتیجه و بدلیل تحول ضد مقابل خود، حامل گرایش به سمت توسعه و تسلط یافتن است. حتی می‌توان گفت تحول ضد زیر سلطه را در داخل آنتاگونیسم نمی‌توان درک کرد، مگر در تحول ضد مسلط.

این نفی دیدگاه‌های موعود گرا از طبقه کارگر است که ظهور سوسیالیسم را صرفا یک ایده‌آل و آرزو تصور می‌کند. این **یکسانی تضاد در برخی جوانب** است که توضیح می‌دهد که ضد مسلط در آنچه بر آن سلطه دارد توسعه می‌یابد و در نتیجه گرایش به بر هم زدن توازن درونی شی را همراه خود بوجود می‌آورد و آنچه زیر سلطه است بنوبه خود گرایش به سمت مسلط شدن دارد. با توسعه ضد مسلط، ضد زیر سلطه توسعه می‌یابد تا جایی که می‌کوشد توازن قوا را به سود خود بر هم زند. در این شرایط این تجلی گرایش ضد زیر سلطه به کنار زدن ضد مسلط متقابلا مهر و نشان خود را بر مجموعه شی و از جمله بر **تسلط اولیه** می‌گذارد. در نتیجه ضد حاکم برای حفظ تسلط خود ناگزیر می‌شود به **شیوه تسلطی روی آورد که منطق اساسی آن را نفی می‌کند.**

مثلا در سال ۱۹۳۶ در دوران جبهه خلق، کارگران فرانسه توانستند تعطیلات همراه با دستمزد را بدست آورند. اما منطق ماهوی سرمایه چنین نیست که برای زمان بدون کار چیزی بپردازد. سرمایه‌داران ناگزیر شدند به شکلی از استثمار گذر کنند که با منطق آن منطبق نبود. یعنی در ابتدا دو هفته تعطیلی را بپردازند که بعدها بیشتر شد. اما ماهیت مسئله عبارت است از یک شکل استثمار که از برخی جوانب در مقابل مضمون استثمار است.

در فردای آزادی از یوغ فاشیسم کارگران موفق شدند تامین اجتماعی عمومی را تحمیل کنند یعنی کارفرمایان ناگزیر شدند بخشی از زمان بیماری کارگر را بپردازند. و به همین شکل

...

هر بار که گرایش ضد زیر سلطه به سمت تسلط بارزتر می‌شود؛ ضد حاکم ناگزیر می‌شود به یک **شیوه وجودی گذر کند که هر چه بیشتر و بیشتر مضمون ماهوی آن را نفی می‌کند.** متقابلا در هر عقب نشینی ضد زیر سلطه، ضد حاکم مجددا به سمت هماهنگی با مضمون ماهوی خود حرکت می‌کند. این همان پدیده ای است که اکنون در کشورهای سرمایه داری مشاهده می‌کنیم. تغییر منفی تناسب جهانی نیروها موجب شده که سرمایه داری بکوشد به مضمون اولیه خود باز گردد و دوباره با ماهیت واقعی خود منطبق شود.

اما در آنتاگونیسم، تضادی که تحت تاثیر دو گرایش آنتاگونیست هستند وضعیت یکسان ندارند. یکی که تحت سلطه دیگر است، با وجود فراز و نشیب‌ها، گرایش عام به سمت توسعه دارد. دیگری در لحظه‌ای که به **مانعی قطعی** در برابر به نتیجه رسیدن روند تبدیل شده به وضعیتی دچار می‌شود که می‌توان آن را **"افول تشنج وار"** نامید. بدان معنا که در حالی که

بر اثر تضاد میان شیوه وجودی و مضمون ماهوی خود به **افول** دچار شده، در همان حال به صورت گونه‌ای از **هسته سخت** در می‌آید که در برابر هر نوع حل آنتاگونیسم می‌ایستد و به رفتارهای **تشنج** گونه و غیرقابل پیش بینی و محاسبه‌ناپذیر متوسل می‌شود.

این هسته سخت در دوران جهش کیفی یا مرحله تحولات انقلابی بتدریج شکل می‌گیرد. یعنی از یکسو تحت تاثیر تضاد پیش گفته - میان مضمون ماهوی و شیوه وجودی - عناصری از ضدحاکم و بلوک قدرت اولیه دیگر نمی‌توانند به ایستادگی ادامه دهند و کنار می‌گیرند و این بلوک از این نظر ساییده می‌شود و قدرت آن ضعیف می‌گردد و به افول دچار می‌شود ولی از سوی دیگر عناصری در آن باقی می‌مانند که می‌خواهند تا به آخر در برابر تحول ایستادگی کنند و معمولاً می‌کوشند به **بحران انقلابی با یک راه حل فاشیستی پاسخ دهند**. بدینسان **بلوک وسیع** اما ناهماهنگ و ناهمگونی که در برابر تحولات انقلابی قرار داشته است، بتدریج به یک **هسته سخت** اما منسجم و ضد انقلابی تا به پایان تبدیل می‌شود. تجربه تاریخی نمونه‌ها و شکل‌های مختلف این پدیده را نشان داده است. مثلاً در جریان انقلاب اکتبر روسیه، این **هسته** پس از انقلاب شکل گرفت. ژنرال‌های ضد انقلابی با کمک مداخله‌گران خارجی، بلافاصله پس از پیروزی انقلاب، یک جنگ داخلی طولانی و خونین را به انقلاب روسیه تحمیل کردند هر چند در پایان شکست خوردند.

در انقلاب شیلی این هسته در حول ژنرال‌های ارتش و خوننای نظامی و سرمایه داران وابسته به شرکت‌های امریکایی تشکیل شد که حاصل آن کودتا و بمباران کاخ ریاست جمهوری بود. کودتایی که یک حکومت نظامی - فاشیستی را در این کشور برقرار کرد و **یک میلیون** تن از مردم شیلی را به فرار و تبعید واداشت.

در انقلاب ۱۳۵۷ ایران نیز، هسته سخت مقاوم در برابر انقلاب، آخرین بخت خود را در روزهای ۱۹ تا ۲۱ بهمن، با رفتار **تشنجی** و محاسبه نشده کشیدن تانک‌ها به خیابان‌های تهران آزمایش کرد. ولی این هسته در طی دوران انقلاب ضعیف تر، پراکنده تر و از درون پوسیده تر از آن شده بود که بتواند یک مقابله جدی را سازمان دهد و بحران انقلابی را با کمک تانک‌ها و برقراری یک حکومت نظامی - فاشیستی مهار کند.

در انتخابات و جنبش **دوم خرداد** ۷۶، ما همه این پدیده‌ها و مفاهیم پیش گفته را می‌توانیم ردیابی و مشاهده کنیم. یعنی ما در این جنبش هم پدیده "**یکسانی اعداد از برخی جوانب**" را می‌بینیم، هم نحوه شکل گیری و عمل **تضاد میان شیوه وجودی و مضمون ماهوی** را مشاهده می‌کنیم و هم چگونگی تشکیل بعدی یک **هسته سخت** ضد انقلابی و رفتارهای **تشنجی** آن را. **مضمون ماهوی** نیروهایی که در سال ۷۶ می‌خواستند قدرت را بدست گیرند یک مضمون ضددمکراتیک و واپسگرا و هدف آن برقراری یک **تسلط یکپارچه و انحصاری** بود. اما این جریان بدلیل تغییری که در **تناسب نیروها** بوجود آمده بود باید این کار را با گذار به یک **شیوه وجودی** انجام می‌داد که با مضمون آن در تضاد بود. یعنی در تن دادن به **انتخابات**. بدینسان بر اثر کارکرد "**یکسانی اعداد از برخی جوانب**" نیروی مسلط و حاکم در لحظه‌ای که خود را به اوج و حداکثر توان رسانده بود و می‌خواست **تسلط انحصاری** را برقرار کند؛ عملاً در توسعه خود نیروهای مقابل خود را نیز توسعه داده و به اوج کشانده بود، بنحوی که این **تسلط انحصاری** را ناگزیر بود با گذار به یک شیوه متضاد تحقق بخشد یعنی از طریق **انتخاباتی** که نیروی مقابل به رقیب اصلی و واقعی آن تبدیل شده بود. بدینسان قدرت حاکم که قادر هضم تغییرات وارد آمده در تناسب نیروهای درونی خود نبود ناگزیر شد به شیوه وجودی گذر کند که با ماهیت و اهداف ضددمکراتیک آن در تضاد بود و به برگزاری انتخابات با یک رقیب واقعی تن دهد. این انتخابات هم نشانه "**افول تشنجی**" بود که در بلوک قدرت بوجود آمده بود و هم تشدید کننده آن. در ادامه همین روند و در نتیجه معکوسی که انتخابات **دوم خرداد** ۷۶ برجا گذاشت، ما در اینجا نیز شاهد تشکیل همان هسته سختی هستیم که در برابر هرگونه تحول مقاومت میکند. این هسته سخت پس از **دوم خرداد** بتدریج در

حول نیروهای نظامی و شبه نظامی و صاحبان سرمایه‌های بزرگ تجاری و نوسرمایه دارن سپاهی و دولتی شکل گرفت، هسته‌ای که در بسیاری موارد اجازه نمی‌داد حتی توافقی‌های روحانیان و رهبران سنتی با طرفداران اصلاحات به نتیجه رسد. این هسته کار خود را با اقدامات **تشنجی** و دقیقاً محاسبه نشده مانند قتل‌های زنجیره‌ای شروع کرد، با حمله به کوی دانشگاه ادامه داد، روزنامه‌نگاران و نویسندگان را زندانی کرد، مطبوعات را تعطیل کرد. در مرحله بعد و در شرایطی که جنبش دوم خرداد بدلیل نداشتن رهبری منسجم و هماهنگ امکان مقابله کارآمد را از دست داده بود؛ این هسته ابتکار عمل را بدست گرفت و با پیروزی در انتخابات شوراها و رد صلاحیت نمایندگان اصلاح طلب مجلس سرانجام شخص نامتعادلی مانند محمود احمدی نژاد را به قدرت رساند. این هسته نیز مانند نمونه‌های مشابه تاریخی و جهانی خود بالقوه دارای ظرفیت برقراری یک حکومت **فاشیستی** است و اصولاً گرایش و **آخرین راه حل** آن در این سمت است. این هسته که اکنون دستگاه دولتی را در اختیار گرفته خواهان نظامی کردن دولت، اقتصاد و سیاست در ایران است و روزنامه نگاران مستقل، مطبوعات نیمه آزاد، روحانیان غیروابسته و حتی مجلس فرمایشی را نمی‌تواند تحمل کند و آنان را مزاحم خود می‌بیند.

می‌بینیم که ضمناً پیروزی هسته سخت ضداصلاحات به معنای تغییر ناگهانی شرایط اجتماعی بسود آن نیست. قدرت حاکم هنوز ناگزیر به یک شیوه وجودی تن داده که با مضمون آن در تضاد است و این نقطه ضعف آن است. اما در عقب نشینی از جنبش دوم خرداد ما اکنون شاهد گرایش در سمت معکوس هستیم. یعنی برخلاف دوران پیشروی جنبش، گرایش کنونی نه به سوی **تشدید تضاد** میان **مضمون ماهوی** ضد دمکراتیک قدرت و **شیوه وجودی** آن بلکه برعکس در سمت برقراری هماهنگی و **انطباق** میان مضمون و شکل قدرت است. این گرایشی است که حامل ضد انقلاب و فاشیسم است و مبارزه اجتماعی اکنون بر سر متوقف کردن این گرایش و معکوس کردن این روند است.